

فلسفه، سال ۴۸، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jop.2020.293294.1006487

Print ISSN: 2008-1553 --Online ISSN: 2716-9748

<https://jop.ut.ac.ir>

Proposition's Being Truth-Bearers and Impossibility of Pointing out to an Inexistent: Solution of the Liar Paradox

Morteza Motavalli

PhD student in Islamic Philosophy and Theology, University of Tehran

Mahdi Azimi

Associate Professor in Islamic Philosophy and Theology, University of Tehran

Received: 2 Desember 2019

Accepted: 21 September 2020

Abstract

Two main approaches to solve one group of liar paradox's versions _that is, the group in which demonstratives are used_ are denying self-reference sentences and denying that the liar sentence is a statement, which is the primary and genuine bearer of truth. The major problem with the first approach is that they have not explained why we do not have self-referential sentences and usually try to omit them with conventions. The main problem with the second approach is that they have not explained why the liar sentence would not constitute a statement. We, in this inquiry, after casting a new twosome division for all versions of the liar paradox, will present a solution, or probably a way of dissolution, for a cluster of the versions, namely the cluster in which demonstratives are used explicitly or implicitly_ a solution that, in a way, has the two approaches in it. The solution is this: since firstly propositions are primary and essential bearers of truth and secondly pointing out to an inexistent that is neither existent nor in relation with an existent is impossible, so no proposition in correspondence with the sentence "this sentence is false" is formed in our minds, because before this sentence is formed completely and before ascribing the predicate to the subject, no sentence was formed so that we could refer to it and ascribe a predicate to it. So we would not have any propositions in correspondence with the sentence so that it would be described to the truth/falsity primarily and by-itself and the sentence would be true/false by virtue of it, because a portion of the sentence_ namely the subject_ has not sense, namely before predication we do not have "this sentence".

Keywords: Liar Paradox, Correspondence, Truth Bearer, Proposition, Sentence.

حامل صدق بودن گزاره و استحاله اشاره به معدوم؛ راه حل پارادوکس دروغگو

مرتضی متولی*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

مهدی عظیمی

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

(از ص ۱۸۹ تا ۲۰۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۹/۱۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۶/۳۱

علمی-پژوهشی

چکیده

دو رویکرد عمده در حل یک دسته از تقریرهای پارادوکس دروغگو، یعنی دسته‌ای که در آن از اسم اشاره استفاده می‌شود، عبارت‌اند از: انکار جملات خودارجاع و انکار قضیه بودن جمله دروغگو که حامل اولیه و حقیقی صدق است. اشکال عمده رویکرد اول این است که توضیحی داده نشده است که چرا جملات خودارجاعی نداریم و معمولاً سعی دارند با وضع قراردادهایی جملات خودارجاع را خارج کنند. رویکرد دوم نیز با این اشکال اساسی مواجه است که توضیحی برای قضیه نبودن جمله دروغگو نداده‌اند. در این جستار پس از طرح تقسیم‌بندی دوگانه‌ای نو در رابطه با تقریرهای پارادوکس دروغگو به عرضه راه حل یا گویا راه انحلال، یک دسته از تقریرها، یعنی دسته‌ای که در آن از اسم اشاره، تصریحاً یا تقدیراً استفاده می‌شود پرداخته می‌شود؛ راه حلی که دو رویکرد مذکور به نوعی در آن منطوقی‌اند. راه حل این است: از آنجا که اولاً، گزاره حامل اولیه و بالذات صدق است و ثانیاً، اشاره به معدومی که نه موجود بوده و نه در ارتباط با موجودی است، محال می‌باشد؛ بنابراین گزاره‌ای متناظر با جمله «این جمله کاذب است» شکل نمی‌گیرد؛ زیرا پیش از تحقق کامل این جمله و پیش از حمل محمول بر موضوع، هنوز جمله‌ای محقق نشده است تا بتوان بدان اشاره کرد و آنگاه بر آن حکمی کرد؛ بنابراین، گزاره‌ای متناظر با این جمله نخواهیم داشت تا اولاً و بالذات متصف به صدق/کذب شود و جمله نیز به تبع آن صادق/کاذب باشد؛ زیرا بخشی از این جمله، یعنی موضوع، معنا ندارد؛ یعنی پیش از حکم «این جمله» نداریم.

واژه‌های کلیدی: پارادوکس دروغگو، مطابقت، حامل صدق، گزاره، جمله.

۱. مقدمه

واژه پارادوکس (paradox) که از واژه یونانی «paradoxa» گرفته شده است، از دو بخش «para» به معنای وراء (beyond) و «doxa» به معنای باور (belief) مشتق شده و لفظاً به معنای مضامینی است که عجیب و باورنکردنی هستند (Rescher, 2001: 3). پارادوکس دو معنای مصطلح دارد:

۱. معنای فراگیر که به هر استدلال معقول گویند که از مقدمات معقول بر ساخته شده، به نتیجه نامعقول منتهی شود.

۲. معنای محدود که در مواردی استعمال می‌شود که به اصلاح اصلی عمیقاً ریشه‌دار مجبور باشیم. این مصطلح دوم را کسانی به کار می‌برند که پارادوکس‌هایی چون پارادوکس‌های زنو (Zeno's paradoxes)، پارادوکس سلمانی (Barber paradox)، پارادوکس مرد محکوم (Paradox of the condemned man)، پارادوکس اسکلم (Skolem's paradox) و قضیه ناتمامیت گودل (Gödel's incompleteness theorem) را پارادوکس اصلی نمی‌دانند (Quine, 1982: 178).

پارادوکس دروغگو را نخست، یوبلیدس (Eubulides) به عنوان اعتراض بر تئوری مطابقت صدق (Correspondence theory of truth) ارسطو (Aristotle) مطرح کرد (Audi, 1999: 830). او در واقع، مسئله‌ای را که در داستان تاریخی اپیمینیدس (Epimenides) کِرتی (Cretan) بود، به وجود آورد (Rescher, 2001: 199). پارادوکس دروغگو در سنت فلسفی غربی در سه دوره‌ای که میان‌شان اولاً، توقف طولانی و ثانیاً، ارتباط متنی اندکی است، مورد بحث بوده است: در دوره باستان بیشتر در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد کانون توجه بوده است؛ اما پس از آن نیز ادامه داشت. دوره قرون وسطایی که از قرن ۱۲ شروع می‌شود، در قرن ۱۴ موسم پرثمری است و تا پس از قرن ۱۵ ادامه می‌یابد. دوره مدرن از اواخر قرن ۱۹ و با ابداع نظریه مجموعه‌ها (Set theory) توسط جورج کانتور (Georg Cantor) به خصوص استدلال قطری (Diagonal argument) او که شیوه‌ای از استدلال است و راسل (Bertrand Russell) را به کشف پارادوکس مشهورش رهنمون شد، آغاز می‌شود. طولی نکشید که پارادوکس‌های بیشتری کشف شد. تعدادی از آنها تا آنجا که شامل مفاهیم نظریه مجموعه‌ای هستند، همچون پارادوکس راسل هستند و تعدادی دیگر تا آنجا که شامل مفاهیم معنایی هستند، همچون پارادوکس دروغگو می‌باشند. در اوائل قرن ۱۹ پارادوکس‌های نظریه مجموعه‌ای به عنوان تهدیدی جدی

برای پایه‌های تازه مطرح شده ریاضیات شناخته شدند و در ۱۹۳۰ آلفرد تارسکی (Alfred Tarski) نشان داد که پارادوکس دروغگو می‌تواند تهدیدی جدی برای دانش صوری جدید معناشناسی باشد. این مسائل بنیادین نمایانگر ذهنیت بحران (Crisis mentality) مدرن است و با بیداری آنان علاقه‌ای تازه به پارادوکس دروغگو و تاریخ آن ایجاد شد (Pleitz, 2018: 32-34). در سنت اندیشه اسلامی نیز این پارادوکس ادوار مختلفی را به خود دیده است (Miller, 1989: 173-182؛ عارفی، ۱۳۸۸: ۲۴۷-۲۶۳؛ فرامرزراملکی، ۱۳۸۶: مقدمه).

این اشاره تاریخی کوتاه، اهمیت این پارادوکس و ضرورت پرداختن به آن را نشان می‌دهد. به همین ترتیب، اینکه پارادوکس دروغگو مانعی در برابر تئوری مطابقت ارسطویی است و اینکه با زیر سؤال بردن یکی از اصول سه‌گانه فکر، یعنی اصل طرد شق ثالث شالوده نظام منطق دوازده‌گانه را می‌لرزاند، مبین این امر است.

در این جستار سعی داریم تا با رویکردی تحلیلی، اقتراحاتی نو در مواجهه با این پارادوکس درافکنیم و با نظر به حامل صدق بودن گزاره (قضیه ذهنیه) و استحاله اشاره به معدومی که نه موجود بوده و نه در ارتباط با موجودی است، به حل این پارادوکس یا شاید انحلال آن نائل آییم.

پیشینه تحقیق گسترده‌ای در موضوع پارادوکس دروغگو داریم که نقل آنها در اینجا نمی‌شاید و جست‌وجویی ساده روشن‌گر خواهد بود؛ اما هیچ‌کدام با نظر به حامل صدق و اینکه اشاره به معدوم محال است، به حل آن نپرداخته‌اند؛ راه حلی که برتری‌هایی نیز دارد.

۲. دسته‌بندی تقریرهای پارادوکس دروغگو

پارادوکس دروغگو که با توجه به تقسیم رمزی (Frank Plumpton Ramsey) در زمره پارادوکس‌های معنایی (Semantic paradoxes) جای می‌گیرد (Van Heijenoort, 1967: 49)، در سنت فلسفی غربی تقریرهای گوناگونی دارد. سوزان هاک چند تقریر را این‌گونه بیان می‌دارد:

صورت کلاسیک پارادوکس دروغگو با جمله (S) این جمله کاذب است، در ارتباط است. فرض کنید S صادق است؛ آنگاه آنچه S می‌گوید، همان مورد است؛ یعنی مضمون آنکه می‌گوید کاذب است، درست است؛ یعنی کاذب است؛ بنابراین S کاذب است [پس از فرض صدق آن، کذب آن لازم آمد و این تناقض است]. از طرف دیگر، فرض کنید که S کاذب است؛ آنگاه آنچه S می‌گوید، همان مورد نیست؛ یعنی

مضمون آنکه می‌گوید کاذب است، درست نیست؛ یعنی صادق است!؛ بنابراین S صادق است؛ پس از فرض کذب آن، صدق آن لازم آمد و این تناقض است!؛ بنابراین S صادق است اگر و تنها اگر کاذب باشد. صورت‌هایی که شامل جملات خودارجاع غیر مستقیم‌اند، همچون:

جمله بعدی کاذب است. جمله قبلی صادق است.^۱

و پارادوکس کارت پستال، در وقتی که کسی فرض می‌کند که در یک طرف کارت پستال نوشته می‌شود:

جمله طرف دیگر این کارت پستال کاذب است

و در طرف دیگر:

جمله طرف دیگر این کارت پستال صادق است.

صورت دیگر، پارادوکس اپیمنیدس، با مردی از جزیره کرت که اپیمنیدس نامیده می‌شود، در ارتباط است؛ مردی که تصور می‌شود که گفته است که همه کرتی‌ها همیشه دروغ می‌گویند. اگر دروغگو کسی است که همیشه دروغ می‌گوید، آنگاه اگر گفته اپیمنیدس صادق باشد، کاذب است. با وجود این، پارادوکس اپیمنیدس تا اندازه‌ای کمتر از پارادوکس دروغگو پارادوکسیکال است؛ زیرا با فرض کاذب بودن سازگار می‌افتد،^(۲) اگرچه با فرض صادق بودن این‌گونه نیست. به علاوه این پارادوکس صورت‌های خبری (این جمله صادق است) و دستوری (از این امر تمرد کن) نیز دارد (Haack, 1978: 135-136).

به علاوه تقریرهای دیگری نیز وجود دارد؛ مثل تقریر ساده پارادوکس (Simple liar) مانند «من دروغ می‌گویم» و مثل تقریر تقویت‌شده آن (Strengthened liar)؛ مانند جمله «این جمله نه صادق است / این جمله صادق نیست» (This statement is not true). در این تقریر برای رسیدن به تناقض احتیاجی به فرض اصل دوبنیانی (Principle of bivalence) که عبارت باشد از اینکه هر جمله‌ای یا صادق است یا کاذب، نیست؛ زیرا حتی با فرض اینکه میان صدق و کذب واسطه باشد نیز به تناقض می‌رسیم؛ زیرا از فرض صدق این جمله، صادق نبودن آن یا نه صادق بودن آن لازم می‌آید که مقابل صدق جمله بوده با آن متناقض است. به علاوه، با فرض صادق نبودن (نه صادق بودن) آن تأیید مضمون جمله به دست می‌آید، پس جمله صادق خواهد بود. بدین ترتیب این جمله صادق است اگر و تنها اگر صادق نباشد (Clark, 2007: 112). در واقع اینکه برخی سعی داشته‌اند با انکار اصل دوبنیانی که از پیش‌فرض‌های شکل‌گیری پارادوکس دروغگو در تقریرهای ساده آن است، چنانکه خواهد آمد، به حل این پارادوکس بپردازند، زمینه طرح تقریر تقویت‌شده از این پارادوکس است و مثل تقریر استیفن یابلو که می‌خواهد عدم نیاز به خودارجاع

بودن (Self-reference) را برای تحقق پارادوکس نشان دهد (Yablo, 1993). ترکیبات بولی‌ای (Boolean compounds) نیز تقریری دیگر از پارادوکس دروغگوست (Beall, 2017) و پارادوکس کوری (Curry's paradox) نیز عمیقاً با پارادوکس دروغگو مرتبط است (Pleitz, 2018: 28).

در سنت فلسفی اسلامی نیز تقریرهای مختلفی از این پارادوکس شده است؛ تقریری چنین است که «هر سخن من کاذب است»، به علاوه قیودی چون «در این ساعت و جز این کلام، کلام دیگری در این ساعت نگویم» (ابهری، ۱۳۹۶: ۳۸۲)، «در امروز در حالی که جز این کلام از من صادر نشود» (فرامرزقراملکی، ۱۳۸۶: ۱۳۱۳)، «شخصی که هیچ سخن صادقی نگفته باشد و پس از گفتن این جمله بمیرد» (ابهری، بی‌تا: ۹۳)، «در این خانه از کسی که پس از ورود به این خانه این جمله را گفته و خارج می‌شود» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۶۰)، «شخصی که وارد خانه‌ای معین بشود و از وی تنها یک جمله دروغ صادر شود و آنگاه این جمله را بگوید و از آنجا برود» (ابهری، بی‌تا: ۹۳) که کلی را حداقل در صورت کذب واحدالمصدق می‌کند و به تعبیر دیگر به همان جمله اشاره می‌کند.

تقریر دیگر، تقریر اُمسی و غدی است؛ بدین بیان که «امروز: هرآنچه فردا می‌گویم کاذب است. فردا: هرآنچه دیروز گفتم صادق است. و در این دو روز جز این سخنان سخن دیگری بر زبان نرانم» (فرامرزقراملکی، ۱۳۸۶: ۱۰۴-۲۷۴).

تقریر دیگر، تقریری است که خفری به این صورت بیان کرده است: چون کسی بگوید بعضی از کلام من کاذب است و از او اصلاً کذبی صادر نشود، از صدق آن کذبش و از کذب آن صدقش لازم می‌آید و بنابراین، از آن اجتماع صدق و کذب لازم می‌آید (همان: ۲۷۴).

تقریر دیگری که تفتازانی نقل می‌کند این است که «این کلامی که اکنون می‌گویم صادق نیست» (۱۹۸۹: ۲۸۶). تقریری دیگر چنین است که «من کاذب هستم در حالی که پیش از این دروغ نگفتم» (البغدادی، ۱۹۲۸: ۱۴).

با توجه به این تقریرها، می‌توان همه آنها را در دو دسته جای داد: الف) تقریرهایی که در آنها از اسم اشاره استفاده می‌شود تصریحاً یا تقدیراً؛ تقدیراً به این صورت است که در بیان به طور شخصی به همان جمله اشارت می‌رود، هرچند از اسم اشاره استفاده نشود؛ مثل این بیان که «من کاذب هستم، در حالی که پیش از این دروغ نگفتم». به علاوه تقریرهایی که به صورت کلی یا جزئی (به صورت «کل کلامی» و «بعض کلامی») است

نیز در این دسته جای می‌گیرند؛ زیرا عقدالحمل در آنها غالباً دلالت بر نسبت محمول به موضوع در زمان حال می‌کند. توضیح اینکه از آنجا که عقدالحمل به صورت منفصله حقیقیه یا دلالت بر نسبت محمول به موضوع در زمان گذشته می‌کند یا حال و یا آینده، اگر دلالت بر زمان گذشته یا آینده کند، تنها در صورتی پارادوکس محقق می‌شود که جملات گذشته/آینده مربوط به جمله‌ای باشد که اکنون بیان می‌شود که در این صورت به دسته بعد، یعنی تقریرهای چندجمله‌ای تعلق خواهد داشت؛ زیرا از صدق/کذب «همه» (یا بعضی در حالی که تنها همین جمله را بگویم) سخنان گذشته/آینده من (کرتی‌ها در حالی که خود از کرتی‌ها باشم یا هر که) دروغ (کاذب یا هر چه) بود/خواهد بود» کذب/صدق خود این جمله لازم نمی‌آید و این روشن است، مگر اینکه جملات گذشته/آینده ما درباره جملات آینده/گذشته (جمله‌ای که اکنون بیان می‌شود) بوده باشد که در این صورت به تقریرهای دسته بعد، یعنی تقریرهای چندجمله‌ای تعلق خواهد داشت. و اگر دلالت بر زمان حال کند، بازگشت آن به تقریرهای این دسته خواهد بود؛ زیرا با قیدهایی سعی می‌شود به همان جمله اشاره شود؛ یعنی اگر گفته شود «همه» (بعضی در حالی که تنها همین جمله را بگویم) سخنان من (کرتی‌ها در حالی که خود از کرتی‌ها می‌باشم یا هر که) دروغ (کاذب یا هر چه) است»، از صدق/کذب آن تنها در صورتی کذب/صدقش لازم می‌آید و پارادوکس محقق می‌شود که با قیدهایی چون «در این ساعت و جز این کلام، کلام دیگری در این ساعت نگویم» و «در امروز در حالی که جز این کلام از من صادر نشود» و ... جمله به گونه‌ای سامان داده شود که به خود اشاره کند. ب) تقریرهای چندجمله‌ای مثل پارادوکس کارت پستال و تقریر اُمسی غدی.

۳. راه حل پارادوکس دروغگو

ما در این جستار در پی آن هستیم تا در مواجهه با این پارادوکس در تقریری که در آن از اسم اشاره استفاده می‌شود؛ یعنی در تقریری که در آن به طور شخصی به همان جمله اشارت می‌رفت و دشوارترین تقریر می‌نمود، اقتراح درافکنیم. لکن در مورد تقریرهای دیگر اجمالاً می‌گوییم: چنین می‌نماید که در تقریرهای چندجمله‌ای تناقض‌گویی وجود دارد و نه تناقض؛ بدین معنا که اگر شخصی چنین سخن بگوید، می‌گوییم: حرف‌هایتان با هم سازگاری ندارد و صدر و ذیل آن با هم نمی‌خواند و شما نباید این‌گونه سخن بگویید؛ زیرا در این صورت حرف‌هایتان مقبول نمی‌افتد. آنچه محال است، تناقض است و نه تناقض‌گویی؛ زیرا شخص می‌تواند به هر نحوی سخن بگوید و از هر محکی‌ای، حتی

محالات حکایت کند، غایت امر این است که اگر حرف‌هایش متناقض باشد، مقبول دیگران نمی‌افتد.

و اما در مورد تقریر محل بحث، ابتدا لازم است متذکر شویم که این تقریر حداقل مبتنی بر چهار پیش‌فرض است: الف) نظریه مطابقت صدق؛ ب) اینکه صدق و کذب، جامع (Exhaustive) و منحصر (Exclusive) هستند؛ ج) ما جملات خودارجاعی داریم (Pleitz, 2018: 22-24؛ د) جمله دروغگو خبر است.

چهار رویکرد در حل این پارادوکس وجود دارد که در واقع هرکدام یکی از این پیش‌فرض‌ها را انکار می‌کنند.

۳-۱. رویکردها در حل پارادوکس دروغگو

۳-۱-۱. رویکرد اول (انکار پیش‌فرض اول): عده‌ای این اصل را که جمله صادق است اگر و تنها اگر معنای آن همان مورد باشد (مضمون آن واقعیت داشته باشد)؛ یعنی تئوری مطابقت ارسطویی از صدق را انکار کرده و بدین وسیله از پارادوکس دروغگو رهایی یافته‌اند (Horwich, 1998: 42).

۳-۱-۲. رویکرد دوم (انکار پیش‌فرض دوم): عده‌ای نیز همچون بوخوار (Buchvar) انکار اصل طرد شق ثالث (Principle of excluded middle) و قول به منطق سه‌ارزشی (Three-valued logic) را راه چاره دیدند. در سنت اندیشه اسلامی نیز گروهی از متکلمان با تغییر معنای صدق و کذب و قول به منطق سه‌ارزشی با این پارادوکس برخورد کرده‌اند (فان اس، ۱۳۶۵-۱۳۶۶: ۴۸-۴۹).^۳

۳-۱-۳. رویکرد سوم (انکار پیش‌فرض سوم): عده‌ای نیز این حقیقت را درباره زبان که جملات خودارجاعی وجود دارد، آماج تیر نقد کرده‌اند (Sainsbury, 2009: 129-131؛ Haack, 1978: 139). راه حل راسل از طریق تئوری طبقات و اصل دور باطل را نیز می‌توان در این دسته جای داد؛ زیرا او نیز با سلسله‌مراتب کردن عالم گفتار و اینکه یک مجموعه نباید دربردارنده خود بوده یا تنها بر حسب خود تعریف‌پذیر باشد، در واقع مانع تشکیل جملات خودارجاع می‌شود؛ همچنین است راه حل رایل، مکی و تارسکی^۴ که متأثر از راه حل راسل اند^۵ (Ibid: 141-144). در سنت اندیشه اسلامی نیز خواجه طوسی چنین رهیافتی را پی گرفته است (طوسی، ۱۳۵۳: ۲۳۷).

۴-۱-۴. رویکرد چهارم (انکار پیش‌فرض چهارم): برخی بر این هستند که جمله دروغگو، اصلاً خبر نیست و قضیه نمی‌سازد و این تنها قضیه است که می‌تواند صادق یا کاذب باشد (Haack, 1978: 140).

۲-۳. راه حل پیشنهادی

برای ارائه راه حل پیشنهادی خود ناگزیر از تمهید دو مقدمه هستیم؛ بنابراین ابتدا به مقدمات راه حل می‌پردازیم، سپس راه حل خود را تقریر می‌کنیم. در پایان به امتیاز این پژوهش از دیگر راه‌حل‌های مشابه خواهیم پرداخت.

۱-۲-۳. مقدمات راه حل

مقدمه اول (گزاره، حامل صدق است): در بحث حامل صدق، سه رویکرد عمده وجود دارد: الف) برخی صدق را یک ویژگی ندانسته و از این‌رو قائل به چیزی با عنوان حامل صدق نیستند. این دیدگاه متخذ همه پیروان نهاده کاهش‌گروی است که مدعی است ویژگی‌ای با عنوان صدق و کذب وجود ندارد و اگر چنین ویژگی‌ای وجود ندارد، چیزی نمی‌تواند حامل ارزش صدق باشد (Kirkham, 2001: 69-70). ب) کرکهام قائل به این است که چند چیز و بلکه هر چیزی می‌تواند حامل صدق باشد (Ibid: 59-69). ج) برخی صدق را یک ویژگی دانسته، قائل به این هستند که تنها یک حامل اولیه و بالذات صدق وجود دارد که یا گزاره است یا جمله یا حکم یا (Kirkham, 2001: 54; Horwich, 1998: 69-70).

ما، همگام با بسیاری دیگر، صدق را یک ویژگی می‌دانیم و میان «برف سفید است» صادق است و «برف سفید است» تمایز می‌گذاریم؛ چنان‌که شهوداً نیز چنین است؛ زیرا این دو قضیه هم از نظر موضوع هم از نظر محمول و هم از نظر نوع موضوع و نوع محمول متفاوت‌اند.^۶ به علاوه، بر آن هستیم که تنها یک حامل صدق وجود دارد و آن گزاره است؛ اگرچه محذوری در این نیست که چند حامل صدق داشته باشیم، زیرا این امری ذاتاً غیر ممکن نیست؛ اما در واقع جز یک حامل صدق نداریم که همان گزاره یا قضیه ذهنیه است؛ زیرا این تنها گزاره است که حکایت از وراء خود دارد.^۷ شاید اشکال شود که می‌توانیم قرارداد کنیم که فلان چیز مثلاً خرس عروسکی، چنان‌که کرکهام می‌گوید، حامل صدق باشد. در پاسخ می‌گوییم از آنجا که خرس عروسکی مانند الفاظ ذاتاً حکایت از وراء خود ندارد، تنها در صورتی می‌توان آن را متصف به صدق یا کذب کرد که با امری که ذاتاً حکایت از وراء خود دارد، مرتبط باشد (و در این صورت هم آنچه

حقیقتاً و اولاً و بالذات متّصف به صدق یا کذب می‌شود، همان مرتبّط به است و نه خرس عروسکی یا الفاظ) و این امری که ذاتاً حکایت از وراء خود داشته، نسبت به خارج از خود لسان دارد تنها قضیه (گزاره) است، نه تصدیق و نه هیچ امر دیگری (شریفی، ۱۳۸۷: ۸۱-۱۴۲). محمدزاهد هروی می‌گوید: «اعلم أنّ التصدیق لا يتّصف بالمطابقة و اللامطابقة بالذات اصلاً بأیّ معنی أخذ من تلك المعانی؛ لآنه ليس من قبيل الصورة العلمیة، و ليس من ذاته الحکایة عن أمر، فمتعلّقه يتّصف بما أولاً و بالذات، و هو متّصف ثانياً و بالعرض» (۲۰۰۴: ۲۸۰).

و همین‌طور اسکوت سوامز توضیح می‌دهد که علاوه بر گزاره‌ها (Propositions) گفته‌ها (Utterances)، جملات ابدی (Eternal sentences) و جملات موقعیتی واقع در متون (Occasion sentences taken in contexts) (جفت متن/جمله-Sentence/context pairs) می‌توانند به عنوان حامل صدق تعبیر شوند. با وجود این، صدق جمله یا گفته به صدق گزاره‌ای که آن را بیان می‌کند، بستگی دارد. جمله یا گفته اگر چیزی نگویید یا گزاره‌ای را بیان نکنند، نمی‌تواند صادق باشد، بلکه آن صادق است؛ زیرا گزاره‌ای را بیان می‌کند. این بستگی متقارن نیست. قطعاً یک گزاره، حتی اگر هرگز با گفته‌ای بالفعل بیان نشده باشد، می‌تواند صادق باشد. همچنین فرض اینکه گزاره می‌تواند صادق باشد، حتی در صورتی که جمله‌ای برای بیان آن وجود ندارد، نامعقول نیست (Soams, 1999: 18-19)؛ بنابراین، مسئله، مسئله قرارداد نیست؛ چنان‌که کرکهام می‌گوید.^۸

مقدمه دوم (استحالة اشاره به معدوم): اشاره به معدومی که از هیچ نحوی از وجود برخوردار نیست (نه در ذهن، نه در خارج، نه قائم به ذات، نه قائم به غیر، نه بدون ارتباط با موجودی، نه در ارتباط با موجودی) محال است. اشاره به شخص تعلق می‌گیرد و تشخیص مساوق با وجود است؛ بنابراین مشارالیه باید به نحوی از وجود برخوردار باشد یا حداقل به نوعی با یک وجود در ارتباط باشد که به تبع آن بتوان بدان اشاره کرد. ابن‌سینا در توضیح اینکه از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد، می‌گوید: «لأن قولنا «هو» يتضمّن إشارة و الإشارة إلى المعدوم-الذی لا صورة له بوجه من الوجوه فی الذهن-محال» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۴۴).

۳-۲-۲. تقریر راه حل

حال که این دو مقدمه را دانستیم، می‌گوییم: اصلاً گزاره (قضیه)‌ای متناظر با جمله دروغگو، یعنی جمله «این کلامی که اکنون می‌گوییم، کاذب است»، نزد ما شکل نمی‌گیرد تا متصف به صدق و کذب شود و به تبع آن جمله دروغگو نیز صادق یا کاذب باشد؛ زیرا در اینجا اصلاً موضوعی که عبارت باشد از «این جمله مشارالیه» نداریم و به

نظر می‌رسد تمام اشکال از آنجا ناشی شده است که این اندیشمندان جمله را حامل صدق دانسته‌اند، و از آنجا که این جمله، جمله‌ای درست‌ساخت می‌نماید، آن را متّصف به صدق یا کذب کرده و از صدق آن کذبش را و از کذب آن صدقش را نتیجه گرفته‌اند، حال آنکه اصلاً چنین گزاره‌ای در ذهن تکوّن نمی‌یابد؛ زیرا در هنگام حکم ما به کاذب‌بودن این جمله، اصلاً موضوع محصلی نداریم تا بتوانیم بر آن حکم به کذب برانیم. ممکن است اشکال شود که ما وقتی جمله «این جمله کاذب است» را می‌شنویم، معنای آن را که همان گزاره است، فراچنگ می‌آوریم؛ یعنی چنین گزاره‌ای نزد ما تکوّن می‌یابد. در پاسخ می‌گوییم: در صورتی چنین گزاره‌ای در ما شکل می‌گیرد که «این جمله» را دال بر جمله‌ای مشارالیه (و لو غیر متعین) بگیریم. و لکن اگر بخواهیم آن را دال بر جمله‌ای بگیریم که هنوز تحقق نیافته است، در واقع خواسته‌ایم به معدومی اشاره کنیم که نه موجود بوده و نه در ارتباط با موجودی است و این امری محال است. به تعبیر دیگر، موضوع در جمله دروغگو، معدوم مطلق است که نمی‌توان از آن خبر داد؛ زیرا المعدوم المطلق لایخبر عنه. علامه حلی می‌گوید: شیخ گفته است که عدم مطلق دانسته نمی‌شود و از آن خبر داده نمی‌شود و با «هو» بدان اشاره عقلی نمی‌شود و این تنها عدم مضاف به ملکه، یعنی عدم خاص است که دانسته شده از آن خبر داده می‌شود، و این روشن است؛ زیرا إخبار تنها از امر ثابت در ذهن است و همین‌طور علم تنها به امر متمیّز در ذهن تعلق می‌گیرد، در حالی که همه اینها در عدم مطلق منتفی است؛ زیرا صورت عقلی‌ای ندارد تا به اعتبار آن بدان اشارت رود (حلی، ۱۳۳۷: ۲۷).

بعضی اشکال کرده‌اند: همین که حکم می‌کنید و می‌گویید: «از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد»، خود خبری است از معدوم مطلق و بنابراین، می‌توان از معدوم مطلق خبر داد. سه پاسخ عمده به این اشکال مطرح است:

الف) ملاصدرا از طریق اختلاف دو حیثیت مفهوم معدوم مطلق به حل این اشکال می‌پردازد؛ بدین بیان که قضایایی که در آنها بر اشیاء ممتنع‌الوجود حکم می‌شود، حملیات غیر بتّیه‌ای هستند که در آنها با فرض انطباق طبیعت عنوان بر فرد، حکم بر انطباق بالفعل موضوع و محمول می‌شود؛ زیرا عقل می‌تواند مفهوم دو نقیض و شریک‌الباری و جوهر فرد و جمیع مفاهیم، حتی عدم خود و عدم علتش و عدم عدم و مفهوم ممتنع را تصور کند؛ البته نه بدین صورت که متصوّر او حقیقت ممتنع باشد؛ زیرا هر آنچه تصور شده و در ذهن موجود می‌شود، ممکن است؛ بلکه بدین صورت که آن

متصور، عنوان آن حقیقت باطل است. و مناطِ صحتِ عنوان بودنِ مفهومی برای ماهیتی این است که آنچه از آن ماهیت فهم می‌شود، به حملِ اولی بر آن مفهوم صدق کند؛ بنابراین، عقل می‌تواند مفهومی را تصور کند و آن را به حسبِ فرض برای طبیعتی باطل و مجهول‌التصور عنوان قرار دهد و حکم کند که حکم بر آن و علم بدان ممتنع است. پس، به اعتبار وجود این مفهوم در ذهن و اینکه عنوانی برای ماهیتی باطل است، منشأ صحت حکم به امتناع حکم بر آن و جواز اخبار به امتناع اخبار از آن می‌شود. بر این اساس، صحتِ حکم از آن حیث است که فردی برای مفهومی ممکن و موجود است و امتناعِ حکم از این حیث که چیزی است که ممتنع و معدوم به حملِ اولی بر آن صدق می‌کند و عنوانی برای طبیعتی مستحیل است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳۶۲-۳۶۳). به عبارت روشن‌تر دیگر، از معدوم مطلق به حملِ اولی خبر داده می‌شود؛ یعنی از مفهوم معدوم مطلق خبر داده می‌شود و از معدوم مطلق به حملِ شایع خبر داده نمی‌شود؛ یعنی از مصداق معدوم مطلق خبر داده نمی‌شود. البته گاهی پاسخ از طریق حملِ اولی و حملِ شایع و پاسخ از طریق اختلاف در بتی و غیر بتی را دو راه دانسته‌اند (اسدی، ۱۳۹۳: ۲). علاوه بر این، از پاسخ از طریق حملِ اولی و حملِ شایع هم تفسیرهای مختلفی شده است (برای تفسیری بسیار متفاوت از آن ← فیاضی، بی تا: جلسه ۶۸۴).

ب) علامه حلی در پاسخ می‌گوید که معدوم مطلق دو اعتبار دارد: یک اعتبار همین مفهومی است که در ذهن ما شکل گرفته است که امری است متحقق و می‌توان از آن خبر داد و اعتبار دیگر محکی این مفهوم است و معدوم مطلق بدین اعتبار است که از آن خبری داده نمی‌شود (حلی، ۱۳۳۷: ۲۸).

ج) فیاضی پاسخی دیگر می‌دهد: اخبار از معدوم مطلق، مادامی که معدوم مطلق است؛ یعنی مادام که نه در خارج است، نه در ذهن، یعنی مادام که حتی تصوری از معدوم بودنش هم نداریم، ممتنع است؛ زیرا اخبار حکم است که به وجود موضوع در ذهن نیازمند است، و چون تصور شود و در ذهن ما به نحوی محقق شود، دیگر برای ما معدوم مطلق نیست. لکن اینکه این تصور و مفهوم برای من معدوم مطلق نیست، غیر از این است که مفهوم معدوم مطلق موجود در ذهن من از چیزی که واقعاً معدوم مطلق برای دیگری است، حکایت می‌کند؛ یعنی مثلاً من به عنوان فیلسوفِ درگیر با این مسئله، مفهومی از معدوم مطلق در ذهن دارم که محکی آن عبارت است از معدوم مطلق در نسبت با شخص دیگری که چنین تصوری از معدوم مطلق ندارد و بنابراین،

معدوم مطلق نه در خارج موجود است، نه در ذهن آن شخص دیگر؛ مانند طبیعی که چنین مسائلی به گوشش نرسیده است و به زندگی عادی خود مشغول است، چنین شخصی طبیعتاً نمی‌تواند از معدوم مطلق خبری دهد؛ زیرا اصلاً تصویری از معدوم مطلق ندارد، و یا مثل ابزار پزشکی‌ای که هزار سال دیگر ساخته خواهد شد و اکنون در خارج موجود نیست و فلان پزشک، حتی به عنوان معدوم مطلق، تصویری هم از آن ندارد (فیاضی، بی‌تا: جلسه ۶۸۴).

با این بیانات پارادوکس دروغگو منحل می‌شود؛ زیرا اصلاً پارادوکسی شکل نمی‌گیرد تا بخواهد حل شود؛ چراکه پارادوکس در صورتی شکل می‌گرفت که جمله مهمل و بی‌معنا نباشد و در عین حال صدق آن کذبش را و کذب آن صدقش را در پی داشته باشد، در حالی که جمله دروغگو از آن جهت که جمله است، بی‌معناست؛ زیرا بخشی از آن، یعنی موضوع، تهی و بی‌معناست، چراکه تقریباً مقبول دیگران بوده و قابل قبول است که حداقل معنای اسم اشاره همان شیء مشارالیه است، در حالی که در جمله دروغگو مشارالیهی نیست؛ زیرا هنوز جمله‌ای شکل نگرفته است تا بتوان بدان اشاره کرد.

در واقع ریشه شکل‌گیری این پارادوکس، ارتباط عمیق میان زبان و اندیشه و معنا و لفظ است؛ توضیح اینکه ما زبان را برای انتقال معانی به کار می‌گیریم، اما آنقدر این ارتباط میان لفظ و معنا افزون شده است که در مواردی همچون پارادوکس دروغگو، ما معنا و اندیشه را رها کرده‌ایم و گویی زبان همان اندیشه شده است؛ زیرا وقتی می‌گوییم «این جمله» و می‌خواهیم از آن خبر به صدق یا کذب بدهیم، اگر توجه ما به اندیشه و معنا باشد، در واقع اندیشه و معنایی نیست تا بتوانیم از آن خبر بدهیم؛ زیرا جمله‌ای در ذهن نیست تا بتوانیم به آن اشاره کنیم، البته لفظ هست و به جای اندیشه و معنا و موضوع می‌نشیند و ما از آن خبر می‌دهیم.

۳-۲-۳. امتیاز راه حل پیشنهادی

راه حل پیشنهادی مذکور به رویکردهای سوم و چهارم در حل پارادوکس بسیار نزدیک است و در عین حال از آنها متمایز بوده، بر آنها برتری دارد. در رویکرد سوم که ناظر به این است که جملات خودارجاعی وجود ندارد، اشکال عمده این است که معمولاً توضیحی نمی‌دهند که چرا نمی‌توانیم جملات خودارجاعی داشته باشیم، بلکه بیشتر با وضع قواعدی سعی دارند جملات خودارجاعی را خارج کنند؛ مثل تئوری طبقات که با

طبقه طبقه کردن عالم گفتار و ناظر قراردادن یک طبقه بر طبقه زیرین سعی بر خارج کردن جملات خودارجاع داشت و یا اصل دور باطل که بنا را بر این می‌نهاد که مجموعه نباید دربردارنده خود باشد یا تنها بر حسب خود تعریف‌پذیر باشد و همچنین است نظریه سلسله مراتب زبان تارسکی. سوزان هاگ در مقام اشکال به بیان تارسکی، به خوبی این نکته را متذکر شده است (Haack, 1978: 144).^۹ این در حالی است که ما توضیح دادیم که چرا نمی‌توانیم قضایایی متناظر با جملات خودارجاع داشته باشیم و ریشه افتادن در این پارادوکس و شکل‌گیری این جملات کجاست.

خواجه طوسی نیز اگرچه رویکرد سوم را دنبال می‌کند و می‌گوید: اگر خبر عین مخبرعنه باشد، صدق و کذب در آنجا متصور نیست؛ زیرا مطابقت تنها میان دو امر متصور است. به عبارت دیگر، صدق و کذب تنها عارض خبری می‌شود که مغایر با مخبرعنه باشد (طوسی، ۱۳۵۳: ۲۳۷)، اما بیان ما بر این بیان نیز برتری دارد؛ اولاً، او ظاهراً می‌گوید جمله پارادوکس دروغگو خبر است؛ لکن خبری که متصف به صدق و کذب نمی‌شود، در حالی که در تقریر ما روشن شد که اصلاً خبر و قضیه‌ای متناظر با جمله دروغگو شکل نمی‌گیرد. ثانیاً، شاید بتوان گفت در اینجا می‌توان تغییری اعتباری ساخت و در نتیجه مطابقت را متصور بود؛ چنان‌که در حمل «انسان انسان است»، می‌گویند تغایر به اعتبار است. ثالثاً، بر فرض تمامیت بیان خواجه، تقریر ما کاملاً متفاوت از بیان اوست که با توجه به مطالعات معرفت‌شناختی معاصر صورت‌بندی شده است. علاوه بر اینکه بیان ما ریشه شکل‌گیری این پارادوکس را نیز مطرح کرده است (هرچند شاید هنوز در نصاب یک فرضیه).

در رویکرد چهارم گفته شد که جمله دروغگو اصلاً خبر نیست و قضیه نمی‌سازد؛ قضایایی که تنها اموری هستند که متصف به صدق و کذب می‌شوند. اما ایشان بیان نداشته است که چرا جمله دروغگو خبر نیست و قضیه نمی‌سازد (Haack, 1978: 140). در حالی که ما این امر را به تفصیل بیان داشتیم. علاوه بر اینکه شکل‌گیری این پارادوکس را نیز ریشه‌یابی کردیم.

۴. نتیجه

بنابر آنچه گذشت، درمی‌یابیم که اگر به مفاد گفته‌هایی چون پارادوکس دروغگو خوب توجه شود، اصلاً پارادوکسی شکل نخواهد گرفت و مشکلی ایجاد نخواهد شد. تمام اشکال از آنجا ناشی می‌شود که انسان در اندیشیدن گویی معنا را رها کرده، خود را با

الفاظ مواجه می‌بیند و آن را اصل می‌پندارد. حال آنکه اگر توجه خود را به مفهوم الفاظ که حامل اصلی صدق است، معطوف بدارد، درمی‌یابد که در مورد جمله دروغگو اصلاً چنین مفهومی در ذهن شکل نمی‌گیرد؛ زیرا موضوع معدوم مطلقاً است که نمی‌توان بدان اشاره کرده، از آن خبر داد. و اگر اشکال شود که ما بالاخره به هنگام شنیدن جمله «این جمله کاذب است»، معنای آن را که همان گزاره است، درمی‌یابیم؛ یعنی چنین گزاره‌ای نزد ما شکل می‌گیرد، در پاسخ گفته می‌شود: در صورتی چنین گزاره‌ای در ما شکل می‌گیرد که «این جمله» را دال بر جمله‌ای مشارالیه (و لو غیر متعین) بگیریم؛ اما اگر بخواهیم آن را دال بر جمله‌ای بگیریم که هنوز تحقق نیافته است، محذور پیشین روی می‌نماید.

پی‌نوشت

۱. مغالطه نهمی است که بوریدان آن را نقل می‌کند (Buridan, 1996: 200-202).
۲. زیرا از کذب جمله «همه کرتی‌ها همیشه دروغ می‌گویند» صدقش لازم نمی‌آید؛ زیرا از کذب این جمله تنها صدق نقیضش، یعنی «بعضی کرتی‌ها هیچ‌گاه دروغ نمی‌گویند» (اگر جهت را نیز رفع کنیم «بعضی کرتی‌ها بالفعل دروغ نمی‌گویند؛ یعنی برای بعضی کرتی‌ها زمانی وجود دارد که در آن زمان دروغ نمی‌گویند») لازم می‌آید؛ به عبارت دیگر، اگر اپیمیدس در این گفته خود دروغگو بوده باشد، تنها لازم می‌آید که بعضی از کرتی‌ها در زمانی دروغ گفته باشند؛ چون او با این جمله دروغ گفت، اما درباره اینکه همه کرتی‌ها همیشه دروغگو باشند، ساکت است.
۳. در سنت اندیشه اسلامی گروهی نیز در حقیقت اصل امتناع تناقض را منکر شده‌اند که البته لازمه آن انکار اصل طرد شق ثالث نیز هست (البغدادی، ۱۹۲۸: ۱۳-۱۴).
۴. کواین می‌گوید که بازگشت راه حل تارسکی از نظر تاریخی به راه حل راسل است (Quine, 1996: 84).
۵. گاهی پارادوکس راسل را از تقریرهای معادل پارادوکس دروغگو می‌شمارند و آن را به نحوی به پارادوکس دروغگو ارجاع‌پذیر می‌دانند (عارفی، ۱۳۸۸: ۲۴۲).
۶. ما در مقام بررسی دقیق این دیدگاه نیستیم. این دیدگاه خود طیفی از نظریات همچون نظریه علامت‌زدایی، نظریه حداقلی و ... را شامل می‌شود (برای دیدن نمونه‌ای از نقد این دیدگاه ← David, 1994: 107-186).
۷. در اینکه گزاره چیست و ویژگی‌های آن کدام است، اختلاف فراوان است؛ اما تقریباً در اینکه گزاره، محتوای جمله خبری است که ذهن آن را فراچنگ می‌آورد، اختلافی نیست و ما در اینجا از آن، بیش از این مقدار منظور نداریم و نسبت به اینکه در عالمی همچون قلمرو سوم فرگه (بنا بر یک تفسیر از فرگه) است یا نه و ... ساکتیم. مراد از قضیه در سنت اسلامی نیز محتوای جمله خبری است که ذهن ما آن را درمی‌یابد و معمولاً آن را متعلق تصدیق می‌دانند. با این همه، مراد ما از آن در اینجا چیزی بیش از

محتوای جمله خبری که ذهن آن را درمی یابد نیست و نسبت به اینکه متعلق تصدیق است یا نه و ... ساکتیم. در اینجا به این نکته توجه می دهیم که گزاره و قضیه ذهنیه در دو سنت و در دو زمینه مختلف مطرح اند و ما قصد مقایسه و تطبیق آنها را بر هم نداریم. تنها بدین جهت به هر دو اشاره کرده ایم که با توجه و نظاره بر هر دو سنت به حل این پارادوکس نشستیم و جز این مقدار از وجه مشترک آنها مطمئن نظرمان نیست که محتوای جمله خبری بوده، ذهن ما آن را در می یابد.

۸. ما در مقاله «بررسی دیدگاه کرکهام درباره حامل صدق» به تفصیل به نقد دیدگاه او پرداخته ایم که در حال داوری است.

۹. در همین اثر اشکالات دیگری که هر یک از این نظریات دارند نیز بیان شده است.

منابع

- ابن سینا (۱۳۸۷)، *الشفاء: الإلهیات*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، الطبعة الثالثة، قم، بوستان کتاب.
- ابهری، اثیرالدین (۱۳۹۶)، *خلاصة الأفكار و نقاوة الأسرار*، تصحیح مهدی عظیمی و هاشم قربانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ (بی تا)، *کشف الحقائق*، نسخه خطی، ش ۲۳۱۰ میکروفیلم، دانشگاه تهران.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «راه حلی به پارادوکس معدوم مطلق»، *منطق پژوهی*، سال پنجم، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۱-۳۰.
- البغدادی، عبدالقاهر (۱۹۲۸)، *اصول الدین*، استانبول، مطبعة الدولة.
- تفتازاتی، مسعود بن عمر (۱۹۸۹)، *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۳۷)، *ایضاح المقاصد من حکمة عين القواعد*، تصحیح علینقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران.
- شرفی، احمدحسین (۱۳۸۷)، *معیار ثبوتی صدق قضایا*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شیرازی، قطب الدین (۱۳۶۹)، *درة التاج*، تصحیح محمد مشکات، چاپ سوم، تهران، حکمت.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۵۳)، *تعديل المعيار في نقد تنزيل الافكار در ضمن منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران، دانشگاه تهران.
- عارفی، عباس (۱۳۸۸)، *مطابقت صور ذهنی با خارج*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فان اس، یوزف (۱۳۶۵-۱۳۶۶)، «ساخت منطقی علم کلام»، ترجمه احمد آرام، *تحقیقات اسلامی*، ش ۲ و ۳، زمستان و بهار، ص ۳۳-۷۸.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۶)، *دوازده رساله در پارادوکس دروغگو*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه.
- فتیاضی، غلامرضا (بی تا)، «صوت درس گفتار اسفار»، www.eshia.ir.
- ملاصدرا (۱۳۸۳)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة*، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

هروی، محمدزاهد (۲۰۰۴)، شرح الرسالة المعمولة في التصور و التصديق و تعليقاته، تحقيق مهدي شريعتي، بيروت، دار الكتب العلمية.

- Audi, Robert. (1999), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, New York, Cambridge University Press.
- Buridan, John. (1996), *Sophisms on Meaning and Truth*, Translated and with an introduction by Theodore Kermit Scott, New York, APPLETON-CENTURY-CROFTS Division of Meredith Publishing Company.
- Clark, Michael. (2007), *Paradoxes from A to Z*, London and New York, Routledge: Taylor and Francis Group.
- David, Martin. (1994), *Correspondence & Disquotation*, Oxford, Oxford University Press.
- Haack, Susan. (1978), *Philosophy of Logics*, Great Britain, Cambridge University Press.
- Horwich, Paul. (1998), *Truth*, New York, Clarendon Press.
- Kirkham, Richard L. (2001), *Theories of Truth: A Critical Introduction*, United States of America, MIT Press.
- Miller, Lorry B. (1989), "A Brief History of the Liar Paradox" in "Of Scholars, Savants, and their Texts: Studies in Philosophy and Religious Thought", New York, Peter Lang, pp. 173-182.
- Pleitz, Martin. (2018), *Logic, Language, and the Liar Paradox*, Germany, Münster.
- Quine, W. V. (1982), *Theories and Things*, United States of America, The Belknap Press of Harvard University Press.
- (1996), *Pursuit of Truth*, United States of America, Harvard University Press.
- Rescher, Nicholas. (2001), "Paradoxes: Their Roots, Range, and Resolution", United States of America, Open Court Publishing Company.
- Sainsbury, R. M. (2009), *Paradoxes*, New York, Cambridge University Press.
- Soames, Scott. (1999), *Understanding Truth*, Oxford New York, Oxford University Press.
- Beall, Jc, Glanzberg, Michael and Ripley, David. (2017), "Liar Paradox" in "The Stanford Encyclopedia of Philosophy", Fall: <https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/liar-paradox/>.
- Van Heijenoort, John. (1967), 'Logical Paradoxes' in "The Encyclopedia of Philosophy", ed. Paul Edwards, vol. 5, pp. 44-51.
- Yablo, Stephen. (1993), Paradox without Self-Reference, Oxford University Press, *Analysis*, vol. 53, No. 4 (Oct.), pp. 251-252.